

هو العليم

مرجعیت در فرهنگ شیعه

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني

اسرار ملكوت، جلد ۳

## بسم الله الرحمن الرحيم

مرجعیت شیعه با مرجعیت عامّه و اهل تسنن تفاوتی بنیادین و جوهری دارد، و بر اساس ملاک‌ها و اقتضائات تعریف و تبیین شده در مکتب و سیره اهل بیت و رسول خدا پایه‌گذاری شده است.

در مرجعیت عامّه - همچون ابوحنیفه و دیگران - ملاک و معیار در فتوا و حکم، موافقت و مرافقت با مصلحت دنیوی و حکومت وقت است؛ و از آنجا که قصد و داعی بر حکم و فتوا، شخصیت و انانیت اوست، و در این موقعیت و شأن به دنبال حفظ شئون دنیوی و صیت و آوازه و رسیدن به حطام دنیوی است، سعی می‌کند خود را با مذاق و تمایلات هیئت حاکمه وقت تطبیق دهد و تا حدّ امکان رضایت و خشنودی آنان را فراهم آورد، و در این راستا از هیچ تملّق و چاپلوسی و امر شیعی فرو نمی‌گذارد.

تا جایی که همچون شریح از خدا بی‌خبر قاضی، حکم به خروج از دین نسبت به امام وقت و فرزند رسول خدا می‌دهد، و یحیی بن اکثم فتوا به

مسمومیّت امام معصوم، حضرت جواد الأئمه می دهد  
و هكذا ...

مرجعیت عامّه پیش از مصلحت مردم و اظهار  
حکم و تکلیف الهی، از نظر و میل حاکم استفسار  
می کند، و نظر و میل مردم را به همان جایگاه میل و  
اراده حاکم می کشاند و با ابزار دینی و ادلّه شرعی آن  
اراده را تثبیت می نماید، و چه بسا در این هفته  
حکمی به گونه ای صادر کند و در هفته دیگر به  
خلاف آن سخن بگوید. در مرجعیّت عامّه، مقصد و  
مقصود دنیا است، و از خدا و آخرت خبری و اثری  
مشهود نیست.

## ذکر برخی از خصائص و ویژگی های مرجعیّت

### شیعه

ولی در مرجعیّت شیعه مطلب به خلاف آن  
است؛ مرجعیّت شیعه یعنی اعلام و اعلان این مطلب  
که: مفتی، نماینده و وجود ممثّل رسول الله است، و  
همان رفتار و گفتاری از او صادر می شود که رسول  
خدا و ائمه هداة در رفتار و سخنانشان با مردم  
داشتند.

در مرجعیت شیعه، مرجع همراه و همگام با امت در خوشی‌ها و سختی‌ها، از یکدیگر جدا نشدنی است. اگر رسول خدا حکم به جهاد با کفار می‌داد، خود در مدینه نمی‌نشست و مسلمین را به میدان جنگ بفرستد، بلکه خود از همه آنها در نبرد با دشمنان مصمم‌تر و به آنها نزدیک‌تر بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان کیفیت جهاد و مقاتله رسول خدا با کفار و مشرکین چنین می‌فرماید:

**كُنَّا إِذَا احْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ**

**آلِهِ وَ سَلَّمَ، فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ.<sup>۱</sup>**

«وقتی تنوره جنگ شدت می‌یافت و کفار و مشرکین از هر طرف بر ما هجوم می‌آوردند و ما خود را در محاصره و مخمصه شدید می‌دیدیم، به رسول خدا پناه می‌بردیم و از آن حضرت نیرو و توان می‌گرفتیم، در حالی که رسول خدا از همه ما به دشمن نزدیک‌تر بود.»

یعنی اگر رسول خدا فتوا به نبرد با مشرکین

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۲۱۴؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید)، ج ۱۹، ص ۱۱۶.

می‌داد، خود پیشاپیش لشکر به سمت آنها حرکت می‌نمود و به جنگ با آنان می‌پرداخت؛ و اوقات خود را در کناری زیر سایه درخت و جوی روان با حور و غلمان نمی‌گذراند، و جهت تحریک و تشویق آنان اعلامیه پشت اعلامیه صادر نمی‌کرد و آنان را به قربانگاه نمی‌فرستاد.

در جنگ جمل و صفین و نهروان زمانی که حاکم اسلام و مرجع مسلمین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام حکم به قتال با قاسطین و مارقین و ناکثین فرمود، فرزنداناش: حسن و حسین و محمد بن حنفیه، هر کدام فرمانده قسمتی از لشکر بودند، و خود حضرت در قلب لشکر جای داشت.<sup>۱</sup>

بنابراین در مرجعیت شیعه اگر مرجعی فتوا به نبرد و مبارزه و جنگ با یهود و صهیونیسم صادر نماید، خود او شخصاً باید پیشاپیش مسلمین و مجاهدین تفنگ بردارد و به سوی آنان حمله آورد و از مرگ و جراحت نهراسد، و مرگ را برای دیگران

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بر این مطلب به الاخبار الطوال، ص ۱۴۴ الی ۲۱۱؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۱ ذیل مطالب وقعة الجمل و وقعة الصفین و وقعة الخوارج مراجعه شود. (محقق)

و حیات را برای خود نخواهد و جراحی را برای  
سایرین و نعومت را برای خویش نپسندد؛ و آتش و  
بمب و موشک را برای فرزندان مردم، و چای و قهوه  
و تنقلات را برای خویش روا ندارد؛ زیرا تکلیف و  
حکم الهی هیچ تفاوتی بین او و سایر مسلمین ایجاد  
نمی‌نماید، و هیچ فرقی نمی‌گذارد، موت و حیات به  
دست خداست نه در اختیار من و شما! و شاید تقدیر  
و مشیت الهی، موت ما در میدان نبرد با کفار باشد،  
نه در تخت بیمارستان‌های لندن و آمریکا!

آری، مرجعیت شیعه خوشی خویش را خوشی  
مردم، و غم و اندوه خویش را غم و نگرانی و ضیق  
مردم می‌داند. و خود را از مردم جدا نمی‌داند، و گلیم  
تافته جدا بافته نمی‌شناسد.

مرجعیت شیعه تنها در مجالس عزاداری  
اهل بیت با مردم همراه و همگام نیست، بلکه در  
فتنه‌ها و ناهنجاری‌ها و خلاف‌ها و ضیق‌ها و  
ناروایی‌ها و تقلب احوال و گرفتاری‌های مردم با آنها  
هم‌نوا و هم‌صداست، و از هیچ تهدید و ارعابی  
هراس به خود راه نمی‌دهد.

مرجعیت شیعه مأوای مظلوم و ملجأ محکوم و پناه مستجیر است، و تنها به تماشا و نظاره نمی‌نشیند و اوضاع را به دفع الوقت نمی‌گذراند، و خموش و ساکت در گوشهٔ بیت و مأوای خویش آرام نمی‌گیرد. او مصلحت خویش را مصلحت خدا و خلق او می‌شناسد نه چیز دیگر، و تمام همّ و غمّ خود را در این راه مصروف می‌دارد. و با صدا و فریاد بر سر ظالمان و حاکمان خیره و خودسر خروش برمی‌آورد، مردم را به مقابله با آنان برمی‌انگیزد تا حقّ پایمال شده احیا گردد، و ظلم و تعدّی و تجاوز محو و نابود گردد، و امنیّت و عدالت و قسط در جامعهٔ اسلامی برقرار شود؛ آری این است مرجعیّت شیعه. مرجعیّت شیعه افراد را به خودی و ناخودی تقسیم نمی‌کند، در نزد مرجعیّت شیعه مرید و نامرید یکسان است، و پیر و جوان برای او تفاوتی ندارد، ظاهر مطلوب و نامطلوب تأثیری در حکم و قضاوت او ندارد، بین مرتبّین با او و غیر، افتراقی مشاهده نمی‌کند، و نزدیکان و خویشاوندان و غیر آنان برای او تفاوتی نخواهند داشت، طلبه حوزوی و جوان

دانشگاهی پیش او یکسان است. و همه افراد اعمّ از مردان و زنان کهنسال و جوانان و نوجوانان نوآموز فقط و فقط به ملاک حقّ، مورد ارزیابی و ارزش واقع می‌شوند.

در مرجعیّت شیعه خواست‌ها بر اساس فطرت و وجدان و عدل حسابرسی می‌شوند، نه بر اساس حزب‌گرایی و انتحال به گروه خاصّ و حزب مشخصّ.

در مرجعیّت شیعه ترس و خوف فقط از خداست و بس، و تطمیع و تهدید در آن راهی ندارد.

**مقابله آیه الله انصاری همدانی با دو افسر**

**انگلیسی در دفاع از زن جوان**

مرحوم والد ما - قدّس الله سرّه - می‌فرمودند:

در جنگ بین الملل دوّم که قوای متّفقین وارد ایران شده بودند، روزی دو نفر از افسران انگلیسی در همدان زن جوانی را به زور برای فحشا در خیابان می‌بردند، و هرچه آن زن فریاد می‌زد و از مردم کمک می‌طلبید و می‌گفت: «من شوهر دارم، مرا از دست این سگ‌ها نجات دهید!» کسی جرأت نمی‌کرد پا



پیش بگذارد و آن عقیقه را از دست آن دو افسر مست برهاند.

در این هنگام مرحوم آیه الله انصاری همدانی -  
رحمة الله علیه - از آنجا عبور می کردند و نظرشان به  
این جمعیت که به تماشا ایستاده بودند جلب می شود  
و سؤال می کنند: «چه خبر است؟»

مردم می گویند: دو افسر انگلیسی مست، زنی را  
برای فحشا کشان کشان می برند، و کسی جرأت ندارد  
از آنها بستاند و رها کند. ایشان فوراً به وسط خیابان  
می آیند و به طرف آن دو افسر انگلیسی حمله  
می کنند، و با وجود بدن ضعیف و جثه نحیف با  
عصای خود چنان بر سر آن دو افسر می زنند که سر  
آنها شکاف برمی دارد. و جمعیت که این منظره را  
مشاهده کردند، جرأت و جسارتی در آنها دمیده شد  
و جلو آمدند و به ایشان گفتند: شما بروید ما خود  
حساب اینها را خواهیم رسید. و آن زن از دست آن  
دو نفر خلاص گردید.

این در حالی است که بسیاری از معاندین و اهل  
ضلال، عرفای الهی و اولیای خدا از جمله مرحوم

انصاری را متهم به گوشه‌گیری و عدم دخالت در امور اجتماع و بی‌خیالی می‌کند.

## مرجعیت شیعه آینه تمام‌نمای رسول خدا و

### ائمّه معصومین

مرجعیت شیعه همان ادامه رسالت و بعثت پیامبران الهی و امامت و خلافت ائمّه معصومین علیهم السّلام است.

در مرجعیت شیعه ارتباط مرجع با نفوس افراد و با قلوب اشخاص است، و این ربط است که دل‌ها و جان‌های آنان را به سمت و سوی ملجأ و پناهگاهشان می‌کشاند و از آن آب‌شخوار همگی سیر و سیراب می‌شوند. در این مرجعیت مرجع دینی با فطرت و ضمائر و نفوس مردم سخن می‌گوید؛ و آنان با آغوشی باز، مکنون دل و ضمیر خود را با او در میان می‌گذارند و ارشاد می‌گردند. اما در سایر زمینه‌ها مردم به واسطه عدم هماهنگی بین فطرت و عقل و وجدان و شریعت و بین رفتار و گفتار از عقائد دینی دست برمی‌دارند و در مبانی شریعت سست می‌گردند، و این تفاوت و تناقض و تضاد را به جای

آنکه به پای مرجع نامقبول بگذارند، به حساب دین و باورهای دینی می‌گذارند و از مذهب و دیانت دست می‌شویند و بر هرچه اعتقاد و باور است مهر بطلان می‌نهند؛ حال گناه و آثار این پدیده شوم بر عهدهٔ چه کسی است؟

در مرجعیت حقیقی و واقعی، پیر کهنسال و عالم مجرب و کار آزموده به همان مقدار و میزان از چشمهٔ زلال معرفت و ایمان و یقین و حیات بهره‌مند می‌شود که یک نوجوان ناپخته و نامجرب و نوآموز؛ زیرا هر دو با وسیله و واسطه فطرت و عقل به این سرچشمه راه پیدا کرده‌اند و گمشده و مطلوب خویش را در آنجا جستجو می‌نمایند. و این است رمز مقبولیت و موفقیت انبیاء و معصومین علیهم السّلام.

حضرت موسی وقتی مظلومی را در دست ظالمی گرفتار می‌بیند، با مشت و لگد او را می‌رهاند<sup>۱</sup> و علی مرتضی از ربودن خلخال از پای یک زن یهودی فریاد

---

<sup>۱</sup> سوره القصص (۲۸) قسمتی از آیه ۱۵: (فَاسْتَوَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) ﴿۱۵﴾.

و فقاش به آسمان می‌رسد و آرزوی مرگ می‌نماید<sup>۱</sup> و به همین دلیل موسی برای قوم یهود، و علی برای ابدیت اسوه و مرجع و ملجأ مردم واقع می‌شوند.

آن مرجعی که از اقدام برای رهایی طیب حاج‌رضایی مظلوم و عبد صالح پروردگار استنکاف می‌کند، و شئون مرجعیت را بهانه می‌آورد، اگر به جای طیب، فرزند خود او دچار چنین وضعیتی می‌شد همین کلام را تکرار می‌کرد و کاری به کار او نداشت؟! یا اینکه با هزار وسیله و واسطه در مقام رهایی او برمی‌آمد و به هر رطب و یابسی متشبث و متوسل می‌گردید؟

## فرق بین مرجعیت و اجتهاد در فرهنگ شیعه

فرق بین مرجعیت و اجتهاد در این است که: مرجع، اعلان و اعلام فتوا می‌کند و مردم را به سمت آرا و فتاوی خود دعوت می‌نماید، و با طبع و انتشار

---

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۵، ص ۴؛ نهج البلاغة (عبد)، ج ۱، ص ۶۸: «وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ، فَيَتَزَعُّ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرِعَاثَهَا.»

رساله رسماً دیدگاه خویش را در مسائل شخصی و اجتماعی در معرض و مرأی قرار می‌دهد، و آن را منجّز می‌شمارد و مبرّی ذمه تلقی می‌کند و موجب فلاح و نجات در دنیا و آخرت می‌نمایاند، و خود عهده‌دار مسئولیت عمل به رساله عملیه می‌شود.

اما در اجتهاد مسأله این‌طور نیست؛ شخص مجتهد به دنبال استنباط تکلیف و حکم الهی به ادله و مدارک آن مراجعه می‌کند، و حکم خدا را به میزان سعه فهم و ادراکات خویش استخراج می‌نماید و بدان پایبند می‌شود، خواه کسی به او مراجعه بکند یا نکند، خواه مردم از او تقلید بکنند یا نکنند، او کاری به مردم و تقلید آنها ندارد؛ گرچه اگر فردی مسأله‌ای را از او سؤال کرد، جایز نیست رأی و فتوای غیر خودش را به او بگوید و او را به غیر خودش ارجاع دهد، که این بیان و ارجاع، منافات با اصل اجتهاد و استنباط او خواهد داشت.

مرجعیت فقط متصدی بیان احکام ضروری و بدیهی دین همچون وجوب نمازهای پنج‌گانه و خمس و زکات و حجّ نیست، که این مسائل حتی

نیاز به تقلید ندارد، و هر فرد، حتی بدون رجوع به مجتهد و مرجع می‌تواند بدانها عمل نماید؛ بلکه مرجعیّت بیان جزئیّات احکام و تبیین مصادیق کبرای حکم و خصوصیات آن است. مرجعیّت بیان راه‌کارها و اظهار عینی و خارجی تکالیف و تعیین مصداق امور است. و این یعنی پذیرش مسئولیت رفتار و گفتار خود در پیامدها و حوادث جامعه و اشخاص.

## ذکر نمونه‌ای برای حکم خلاف و پیامدها و

### حوادث مترتب بر آن

حال یکی از نمونه‌های این تناقض و تضادّ و پیامدهای ناگوار را ذکر می‌کنیم تا خوانندگان محترم متوجه اهمیت و خطیر بودن این مسئولیت فوق‌العاده سنگین و کمرشکن بگردند، و به گرد این تعهد و التزام نروند و گردن خود را جسر و گذرگاه عبور اشخاص نگردانند و عواقب این مسئولیت را متذکر شوند و به هوش باشند.

روزی یکی از دوستان و احبّه به منزل حقیر آمد و از مسائل و گرفتاری‌های خانواده خویش مطالبی

اظهار کرد، و در ضمن آنها گفت: پدر عیال من فردی است که چندان با عقاید و باورهای ما میانه‌ای ندارد، و چه بسا آنها را مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌دهد، و این مسأله در خانواده ما اثر بسیار بدی به وجود آورده است و افراد را نسبت به خود متنفر نموده است و موجب مشاجره و دعوا و پرخاش شده است. تا اینکه کم‌کم مسأله اوج گرفته و این فرد نسبت به ائمه علیهم السّلام نیز جسارت و جرأت یافته از آنان با کلمات و تعبیرهای نامناسب یاد می‌کند، و عیال من دیگر تمایلی به ارتباط با او ندارد و ارتباطش را با او قطع کرده است، و اخیراً طی تماس با دفتر یکی از مراجع درباره ارتباط با او استفسار کرده است و کسب تکلیف نموده است.

در پاسخ به او گفته شده است که: «این فرد مرتد است و نجس است، و عیال او بر او حرام است و بین آنها خود به خود طلاق و جدایی برقرار است، و شما نیز ابداً نباید دیگر با او رابطه‌ای داشته باشید، و خانواده خود را نیز از ارتباط با او منع نمایید، و این مطلب را باید به همه افراد فامیل اعلام رسمی کنید.»

آن شخص می گفت: پس از اعلام این مطلب و قطع رابطه عیالم با پدرش، وضع ما و قضایا چند برابر شد، و آن شخص که این مسائل را مشاهده کرد دیگر جسارت و تجرّی خود را به اعلی رساند و هرچه از مطالب ناگفته تا کنون پنهان می کرد، اینک بر زبان آورد و هیچ ابایی از طرح این مسائل نداشت.

و اینک من آمده ام خدمت شما و از جانب عیال و فرزندانم پیغام دارم که آیا ما می توانیم با این مرد برخورد تند و فیزیکی بنماییم و او را سرجایش بنشانیم؟

بنده عرض کردم: آیا آنچه را که می گویم مو به مو انجام می دهید؟

گفتند: بله، هم من و هم همسرم به مطالب شما متعهد و ملتزم می شویم.

گفتم: اتهام ارتداد به یک مسلمان به این راحتی و سهولت نیست، چه بسا اینکه فرد دچار اوهام و تخیلات شده باشد، و به واسطه برخورد با بعضی از مسائل و حوادث اجتماعی و ناگواریها و آنچه بر خلاف عقل و فطرت خود می یابد، در اصل مکتب و



عقاید اصیل تشکیک می کند و آن را از بیخ و بن منکر می شود. خداوند متعال با هر کس به مقدار و میزان فهم و سعه وجودی و مدرکاتش برخورد می کند، و همه را با یک چوب تأدیب نمی کند و حساب هر فرد را با حقایقی که با آن قرین و هم صحبت است می سنجد.

این شخص که در دوران رژیم گذشته چندان با مسائل شرع و احکام دین آشنایی نداشته است و پس از آن نیز آن طور که باید و شاید حقیقت و واقعیت دین و شریعت و ولایت امام معصوم علیه السلام برای او روشن نشده و جا نیفتاده، و علاوه به واسطه رؤیت و مشاهده امور خلاف که مسلماً با عقل و فطرت خدادادی او در تضاد و تناقض قطعی و غیر قابل توجیه می باشند، آن ته مانده باورها و معتقدات سطحی و ابتدایی خود را نیز از دست داده است؛ حال چگونه ما می توانیم حکم به کفر و ارتداد او بنماییم و او را واجب القتل و نجس بپنداریم و حکم به جدایی و بینوئی عیال او از او بنماییم؟! این چه حکم و قضاوتی است که ما در حق این مسکین روا

می‌داریم؟

علاوه بر این، اجرای این دستورات نه تنها موجب تنبّه و بیداری و تذکّر او نخواهد شد، بلکه ممکن است حتی او را تا مرحله جنون و اقدام به امور خطرناک و غیر قابل جبران به پیش ببرد، و مسئولیت آنها به عهده چه کسی خواهد بود؟

این شخص نه تنها مرتدّ نیست، بلکه به همان ایمان و اعتقاد قبلی و اندوخته ذهنی پابرجاست، و هیچ مسأله‌ای اتّفاق نیفتاده، بلکه پوششی بر روی تفکّر و عقلانیّت او کشیده شده و او را از ادراک صحیح و سنجش مستقیم و تشخیص صحیح از معیب بازداشته است.

شما به عیالتان که دختر اوست، بگویید: باید او را پدری دلسوز و مهربان مانند سابق تصوّر نماید، و دست او را ببوسد و از او عذرخواهی کند، و افراد فامیل محبّت و ارتباط خود را با او بیشتر کنند و کاری به حرف‌های او نداشته باشند و امر او را به خدای او واگذار نمایند.

پس از مدّتی آن رفیق را زیارت نمودیم و پیش

از آنکه حالات و رفتار پدر عیالش را جویا شویم، خود او به صحبت آمد و گفت: «آقا، ما طبق فرمایشات شما با آن شخص برخورد نمودیم. در ابتدای امر چنان غیر منتظره بود که تصور کرد ما قصد و غرضی داریم؛ ولی پس از مدتی که رفتار ما را باور نمود، چنان منفعل و پشیمان و شرمنده شد که از تمامی کارها و گفتار خویش عذرخواهی نمود و توبه کرد و کم کم به عبادات و ادای نمازهای یومیّه مشغول شده است و دیگر از آن اعمال اثری مشهود نمی باشد.»

متأسفانه جامعه ما به جهاتی، از مشی و مبنای اسلام فاصله گرفته است. رحمت و عطوفت جای خود را به قساوت و طغیان داده است. صداقت و صفا جای خود را به کذب و تملق سپرده است. عدالت و اخلاق به ظلم و ستیز متبدل شده است. و از کتاب مبین: ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾<sup>۱</sup> را فرا

گرفته ایم، ولی: ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۲</sup> را از یاد برده ایم.

<sup>۱</sup> سوره الفتح (۴۸) قسمتی از آیه ۲۹.

<sup>۲</sup> همان

و خلاصه کلام آنکه: مرجعیت شیعه آینه  
تمام‌نمای رفتار و گفتار رسول خدا و ائمه معصومین  
باید باشد.